

آصف الدوله ها

(۱)

اللهیارخان آصف الدوله دولو پسر محمدخان بیگلربیگی است . هنگامی که آقا محمدخان در استرآباد از رؤسای ایل قاجار قول میگرفت که او را بمرد و مال کمک و در راه نیل بمقام سلطنت مساعدت نمایند عده زیادی از بزرگان ایل مخصوصاً سران تیره دولو ، محمدخان بیگلربیگی پدر اللهیارخان آصف الدوله را برای سلطنت مناسبتر از اخته‌خان میدانستند . شاید هم اگر گذشت و فداکاری او نبود سلطنت آقامحمدخان یا نمی‌گرفت و گویا بهمین مناسبت است که اعقاب بیگلربیگی بعد از یکصد و پنجاه سال گذشت زمان اسم «تاجبخش» را برای نام خانوادگی خود انتخاب کرده‌اند . (تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه . جلد اول . ص ۸۷ تألیف عبدالله مستوفی) .

درائر همین صمیمیت و از خود گذشتگی، آقا محمدخان و خانواده او احترام مخصوصی برای بیگلربیگی و بستگان وی قایل بودند. هر وقت که سرسلسله قاجاریه از طهران بمسافرت می‌رفت حکومت پایتخت به میرزا محمدخان دولو واگذار می‌گردید؛ بهمین جهت او را بیگلربیگی می‌گفتند. مأمور اجرای حکم قتل لطفعلی خان قهرمان زندیه نیز همین محمدخان بیگلربیگی بوده است. رضاقلیخان هدایت در روضه‌النصای ناصری مینویسد : «او را (لطفعلی خان زند) بطهران فرستادند. بعد از چندی به میرزا محمدخان قاجار دولو در قتلش اشارت رفت و درآمازاده زید بخا کش سپردند .»

پس از قتل آقا محمدخان در قلعه شوشی میرزا محمدخان قاجار که حکومت تهران را داشت بانفاق میرزا شفیع تصمیم گرفت که دروازه‌های شهر را ببندد و هیچ يك از سرداران سپاه را راه ندهد تا فتحعلی‌شاه ولیعهد دولت‌آز شیراز برسد (ناسخ التواریخ جلد نخست تاریخ قاجاریه ص ۴۸ چاپ جهانگیر قائم مقامی). در همین اوقات است که مهدعلیا مادر خاقان که در آن ایام بعقد آقامحمدخان درآمده و در حرم سرای او بود به میرزا محمد خان بیگلربیگی می‌گوید : «در تمام خزائن موجود دولت هر تصرفی بنمائید مورد قبول اینجانب است و امضا می‌کنم (تاریخ عضدی چاپ کوهی کرمانی ص ۴۸) .»

فتحعلی‌شاه هم در اوایل سلطنت بمیرزا محمدخان بیگلربیگی و بستگان او مهربانی و محبت زیادی می‌کرد و می‌کوشید تا با مواصلت با خانواده وی رشته الفت و صمیمیت قاجارهای دولو و فغانلو را مستحکم نماید. احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی‌شاه در صفحه ۱۶ تاریخ عضدی مینویسد : «خاقان، حاجیه مریم خانم دختر خود خواهر تنی محمد تقی میرزا حسام السلطنه را (حسام السلطنه را که پسر فتحعلی‌شاه است با سلطان مراد میرزا حسام السلطنه فاتح هرات و فرزند عباس میرزا نایب السلطنه اشتباه نباید کرد) به دستم خان پسر میرزا محمدخان بیگلربیگی دادند. بعد از هفت ماه دستم خان وفات یافت. روز سوم فوت او خود حضرت خاقان بمجلس تشریف فرما شدند و در همان روز محض التفات به بیگلربیگی دست مریم خانم را بدست اللهیار خان آصف الدوله دادند و همشیره آصف الدوله را هم از بیگلربیگی برای خودشان خواستگاری فرمودند .»

عباس میرزا نایب السلطنه و شیخ علی میرزا شیخ الملوك و محمد رضا میرزا پسرهای فتحعلی شاه داماد بیگلربیگی و بایدرشان باجناب بودند. محمد شاه قاجار و بهمن میرزا و نهران میرزا پسر های عباس میرزا نایب السلطنه از بطن دختر محمدخان بیگلربیگی می باشند .

اللهیارخان آصف الدوله دانی محمد شاه از دوره فتحعلی شاه همواره متصدی مهم امور کشور بود. عباس میرزا نایب السلطنه در مراسلات خود با و در جمندی، عنوان می نوشت و محمد شاه تا قبل از جلوس بخت سلطنت در مکاتبات او را «خالوی اعز کامکار و الاتبار» مخاطب می نمود. بهمن جهت آصف الدوله بیوسته اوقات کبابه صدارت می کشید و حتی در زمان فتحعلی شاه يك بار هم بمقام وزارت اعظم رسید.

اواخر سال ۱۲۳۹ به فتحعلی شاه اطلاع داده شد که لرهای لبنان اصفهان بیست گرمی حاج هاشم خان بمردم بینوا ناخته و بایزاده و آزار بازارگانان و تجار پرداختند و علی محمدخان حاکم اصفهان پسر عبدالله خان امین الدوله صدراعظم چون خواهرزاده حاج هاشم خان است از تجاوز و تخطی متمرکین جلوگیری بعمل نیاورد. شاه روز دوم شعبان ۱۲۴۰ هجری قمری پس از اجرای مراسم عید نوروز باستانی عازم اصفهان شد تا متجاوزین را گوشمالی دهد. پس از ورود باصفهان حاج هاشم خان را از هر دو چشم نابینا ساخت و سلطان محمد میرزا سیف الدوله پسر خود را بجای علی محمدخان بحکومت اصفهان منصوب کرد و در غرض شوال همان سال به تهران مراجعت نمود. برای مزید اطلاع متذکر باید شد که علی محمدخان داماد فتحعلی شاه بود و خورشید کلام خان ملقب به شمس الدوله را که از بطن طاووس خانم تاج الدوله بود بزوجیت داشت. فتحعلی شاه بعد از مراجعت بمکرکز چون از عبدالله خان امین الدوله آزرده خاطر بود وزارت اعظم را به اللهیارخان دواوی قاجار داماد خود تفویض نمود و او را آصف الدوله لقب داد. (ناسخ التواریخ جلد نخست تاریخ قاجاریه ص ۲۱۰ چاپ قائم مقامی). در طول دومین دوره جنگهای روسیه و ایران اطعمه بزرگی به حیثیت عباس میرزا وارد آمد و او همواره معتقد بود که هر چه زودتر فرار داد صاحب فیمابین دولتین منمقد و از آن کشاکش های خونین جلوگیری شود. اما معلوم نیست چه عواملی و به چه علت آتش اختلاف را دامن میزدند تا جائی که مرحوم سید محمد اصفهانی معروف به مجاهد یکی از روحانیون مقیم عتبات به تهران آمد و علمای تهران جهاد دادند و سید محمد نامبرده هم به تبریز رفت تا شخصاً در میدان جنگ حضور داشته باشد ولی این پیشوای مذهبی نیز با همه نفوذ کلمه ای که مدعی آن بود کاری از پیش نبرد و در حوالی تبریز به بیماری اسهال در گذشت .

هنگامی هم که نمایندگان دولتین در دهخوارقان ملاقات و برای عقد معاهده صاحب شروع بمذاکره نمودند، حسنعلی میرزا تجاع السلطنه باهزار ویانصد سوار از مشهد مقدس وارد تهران شد و مخالفین عباس میرزا دسته دسته بدیدن او رفتند. اینان بمنظور تحقیر عباس میرزا که نایب السلطنه لقب داشت حسنعلی میرزا را صاحب السلطنه خطاب می کردند و می خواستند چنین وانمود کنند که هر گاه عباس میرزا بمکرکز احضار و حسن علی میرزا بجای او کسبیل شود فتح و پیروزی باسایه ایان ایران خواهد بود (تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا ص ۲-۱). مرحوم حسن انصاری یکی از دانشمندان بنام اصفهان در صفحه ۲۵۱ کتاب تاریخ اصفهان وری مینویسد : «گویا آن روزها، برای سیاست رقیب روس، کوچک شدن ایران مهتم از بزرگ شدن روسیه بوده است»

اجمال کلام آنکه دومین دوره جنگهای ایران و روسیه در زمان صدارت آصف الدوله شروع شد و فتحعلی شاه که در اثر سعایت بدخواهان نسبت به عباس میرزا ظنین و بدگمان شده بود آصف -

الدوله را به آذربایجان فرستاد تا در جنگک شرکت کند و از نزدیک باوضاع نظارت داشته باشد . اما این شاید نامکار بجای همکاری و معاضدت با عباس میرزا شروع باخلال و کار شکنی نمود و در جنگهایی که در کتجه - حوالی آرامگاه حکیم نظامی و پای قلعه عباس آباد بوقوع پیوست - تنگ و رسوائی غیر قابل توصیفی ببار آورد و ناجوانمردانه پشت بمیدان جنگک کرد . سپس در تبریز هم بیکفایتی عجیبی بخرج داد و پس از حمله روسها بشهر در خانه یکی از اهالی محل پنهان شد تا سرانجام فوای ژنرال اربستوف او را دستگیر و زندانی کردند . بعد از انعقاد فرار داد شوم و منحوس تر کمان چای در ۵ شعبان (۱۲۴۳) آصف الدوله آزاد و روانه تهران شد .

آصف الدوله بطهران که رسید مورد مؤاخذه شاه فرار گرفت و فتحعلی شاه او را از مقام صدارت منفصل کرد و دستور داد او را بجزم نملد و مسامحه در انجام وظایف محوله به چوب بیندند . میرزا محمد تقی لسان الملك سپهر کاشانی مؤلف ناخ التواریخ مینویسد :

« در سال ۱۲۴۳ چون دو ساعت و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت به حمل درآمد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت و چون اللهیار خان آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزات با روسیه مسامحتی کرده بود و پادشاه را از وی کدورتی بود لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و دیگر باز کار صدارت را به عبدالله خان امین الدوله تفویض فرمود . »

اینک حکایت چوب خوردن آصف الدوله را بنقل از صفحه ۱۱۹ تاریخ نو از زبان جهانگیر میرزا پس عباس میرزا نایب السلطنه بشنوید :

« پس مجلس محاکمه ای برای امیر اللهیار خان آصف الدوله منعقد گردید و گفتگوی نقصیر و نهادهایی که در نگهداری تبریز از او بمنصبه ظهور رسیده بود بمیان آمد و بعد از اثبات نقصیر بحکم خاقان مغفور ، نایب السلطنه ، آصف الدوله را بمیدان درب خانه پادشاهی در بالای سکوئی که توپ بزرگی گذاشته شده است برده و چوب یاسا بیای اوزدند تا من بعد خدمتکاران بزرگ این چورتهاون را در امور دولتی روا ندارند . »

میرزا ابوالقاسم قائم مقام با آصف الدوله میانۀ خوبی نداشته و در نکوهش او و فرار از صحنۀ کار زار چنین سروده است :

بگریز بهنگام که هنگام گریز است	رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است
ای خائن نان و نمک شاه و ولیمهد	حق نمک شاه و ولیمهد گریز است ۱۱۹
آن صلح بهم برزن و از جنگ بدر زن	نه مرد نرد است ، زنی قحبه و هیز است
گردد که غلام در شاهنشهم اما	بالله نه غلام است اگر هست کنیز است
بر گشته بصد خواری و بیماری و اینک	باز از بی اخذ و طمع دانگ و قفیز است
حاشا که توان آهن و پولاد بریدن	بادشۀ چوبین که نه تند است و نه تیز است

(از صفحه ۹۰ دیوان قائم مقام چاپ و حید دستگردی)

اللهیار خان آصف الدوله را یکی از عوامل سیاست استعماری بیگانگان باید دانست و قیام مردم تهران در سال ۱۲۴۵ هجری و کشته شدن « گریبایدوف » ایلچی روسیه و چند تن از اعضای سمارت بشهریک او بوده است . گریبایدوف اصرار داشت اسرای گرجستانی و سایر نقاطی که بموجب معاهده تر کمانچای بدولت روسیه تعلق گرفته اعم از زن و مرد ، هر یک که مایل باشند باید آزاد و روانۀ اوطان

خود شوند. در این گیر و دار یکی از خواجه های فتحعلی شاه بنام آغا یعقوب که میبانی بدولت بدهکار بود سفارت روس پناهنده شد و صورت زنان گرجی را که در خانه رجال و اعیان تهران بودند بوزیر مختار لجوج و خود پسند تسلیم کرد. دوفر کنیز ارمنی هم که مسلمان شده بودند در خانه آصف الدوله پسر میبندند. آصف الدوله باصرار گریبایدوف این دو کنیز را بسفارتخانه فرستاد و سپس بملمای تهران مراجعه و از این پیش آمد شکایت کرد. فی الحقیقه مقصود او این بود که مردم عوام را علیه دولت ایران و سفارت روس برانگیزد. مردم نیز بحکم حاج میرزا مسیح یکی از مجتهدین تهران سفارت روس حمله کردند. در این غائله فقط «ملسوف» نایب اول سفارت جان سلامت در برد و گریبایدوف روسی و چهارتن از اعضای سفارت کشته شدند. از شورشیان نیز هشتاد نفر تلف گردیدند. هیچیک از نویسندگان دوره قاجاریه چگونگی این واقعه را بآن صراحت که جهانگیر میرزا نوشته است در تألیفات خود ثبت و ضبط نکرده اند. جهانگیر میرزا میگوید:

« آصف الدوله آتش بجان وی تاب و توان شده. ب فکر چاره افتاد بملمای اسلام که در دار الخلافه بودند تظلم نمود و سایر مسلمانان را که کمال دلتنگی از این اعمال داشتند بمقام عجز و تظلم در آورده در دولترای افضل الفضلا مجتهد العصر و الزمان حاج میرزا مسیح جمع آمده زبان بتظلم و تشکی گشوده و از عدم اعتنای خاقان مغفور نیز در این باب اظهار دلتنگی نمودند.»

دربار گرات و اتسن انگلیسی در تاریخ قاجاریه مینویسد:

آصف الدوله دشمن قدیمی روسها بود و شاید نهایت کوشش را بعمل میاورد تا به حریق که در شرف اشتعال است دامن زند. صبح یازدهم فوریه ۱۸۲۹ بازار های تهران بسته شد و مردم دسته دسته برای استخلاص دوفر کنیز ارمنی که مسلمان شده و جزو زنان حرم آصف الدوله بودند، سفارت روس هجوم نمودند. . . شورشیان اطفاقی را که با بلچی و اطرافیان در آنجا مخفی شده بودند محاصره کردند و بعد با کارد و خنجر آنها را بقتل رسانیدند. در این گیر و دار یک نفر از میان جمعیت فریاد کشید که اسبهای سفارت روس در سرطوبله سفارت انگلیس است و بهمین سبب مردم دسته جمعی عازم سفارت انگلیس شدند.

این موضوع قابل توجه است و تاکنون دیده نشده که عیان مردم آشوبگر بدست شعور و تشخیص سپرده شود اما این جماعت از قدم اول هدف و منظور مشروع و قانونی خود را تشخیص داده بودند. باینکه اصطبل سفارت انگلیس بتصرف شورشیان در آمد و کلیه زین و برگ و پلاس اسبهای مامورین سفارت روس را تصاحب نمودند، دست بکوچکترین اسباب و اثاثیه ای که متعلق بسفارت انگلیس بود نزدند و کمترین خسارتی وارد نیاموردند. پس از کشتن یک میراخور گرجی و دو قزاق روسی اسبها را از طوبله بخانه های خود بردند و دفعه تا بلوا فرو نشست.

با مطالعه سطور بالا بخوبی معلوم میشود که در قیام مردم تهران انگشت چه کسانی در کار بوده است و محرکین شورش و بلوا از چه مقاماتی الهام میگرفته اند.

پس از مرگ فتحعلیشاه ورود محمد شاه بطهران آصف الدوله فکر میکرد که با سابقه صدارت و به پشتیبانی مقامات خارجی و بواسطه قرابتی که باشاه جدید دارد بسهولت آرزوی دیرین خود که همان اشغال مسند صدارت است نایل خواهد شد. اما این آرزو در اثر اقدامات و تدابیر

میرزا ابوالقاسم قائم مقام نقش بر آب شد و نامبرده نه فقط بآرزوی خود نرسید بلکه مورد سوء ظن خواهرزاده خود یعنی محمد شاه قرا گرفت . سپهر مینویسد :

« از پس این وقایع اللهیارخان آصف الدوله که خال شاهنشاهی بود روزگاری در حضرت قاجار پادشاه وزارت اعظم داشت این هنگام چنان میدانست که بی ذلت طمع و طلب بدین منصب دست خواهد یافت . از آنجانب میرزا ابوالقاسم قائم مقام که متصدی امروزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد . از آنجا که بیرون حوزه سلطنت همیشه حاملان سیف و علم متهور عاملان قرطاس و قلم اند خاصه قائم مقام که باصابت رأی و حصانت عقل شناخته تمام ایران بود ، عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و صلاح و صوابدید او فرمان رفت که آصف الدوله سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگزار باشد . چون این رخصت از پادشاه بگرفت بنزدیک آصف الدوله آمد و گفت امروز در مملکت پادشاه ، قاعده دولت و قائمه سلطنت توئی . اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت ولایتعهد تا کنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمیگشت ، هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر بدست تو مفتوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود چندان سیاس و ستایش گذاشت که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت ، آنگاه فرمود که من سفر شیراز بچند شرط توأم کرد . نخستین آنکه صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند ، دیگر آنکه مرا هیچده اسب جنیبت باید که با لجام زرین و زین مرصع بجواهر نمین باشد این جمله از باره بند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را بسورغال من منشور دهند چندانکه من در آن اراضی حکمران باشم منال دیوانی طلب نکنند .

قائم مقام بدلی فسیح و جبین گشاده معروض داشت که ما خود بسیج سفر شما را از این برزیادت منجیدیم ایم بازار گر خاطری هست مکشوف فرمای تا ساخته داریم . آصف الدوله چون از قائم مقام که وزیر اعظم و کار گزار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شده و همچنان دیگر باره فرس طمع را تحریک داده گفت باید پسر من حسن خان سالار امیر بار باشد . پسر دیگر من محمد قلی خان چون یک مدت در اصفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور اصفهان بنبشی بسزا دارد حکومت اصفهان را باوی گذارند ، و دو پسر دیگر من بیگلربیگی (این بیگلربیگی بمنظور زنده کردن اسم جدش محمد خان نامگذاری شده بود) و محمد علی خان را حکومت بروجرد و همدان نیگوست .

بالجمله از اینگونه سخن فراوان کرد . قائم مقام بصوابدید او همه را بر صفحه رقم کرد تا بنزدیک پادشاه برده منشور کند و از نزد آصف الدوله بیرون شده بحضرت شاهنشاه غازی آمد و معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند آصف الدوله خالی و نیک سکالی نبوده . امروز بر پادشاه بخشایش آورد و عقایم قنوت و مروت ظاهر ساخت زیرا که نام تاج و تخت نبرد و آنرا طلب نفرمود و گرنه از زر و گوهر واسب و آستر و سیاه و سپید و طریف و تلید هیچ نماند که نام نبرد و بنام طلب نکنند و فهرست مسؤلات او را در پیش پادشاه گذاشت و چنان بود که او معروض داشت . آنگاه گفت کسیکه لجام چاکری در دهن دارد اینگونه سخن کند و اگر رها شود و قوت بدست کند چه خواهد اندیشید . این کلمات در نزدیک پادشاه ، آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد از بهر آنکه حاضر در گاه نباشد و در امور دولت مداخلت نکند او را بحکومت خراسان مأمور فرمود بانفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن اراضی داشت .
تا تمام